

ضرورت، اهداف و ادله قرآنی و روایی تقیه

علی بنایی *

???

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۴، تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱۲/۲۰)

چکیده

آنچه در پی می‌آید، گزیده‌ای از ادله قرآنی و روایی درباره تقیه و ضرورت آن است. در بخش نخست اموری مانند حفظ جان و پاسداری از کیان دین و جلوگیری از خونریزی‌های بی‌هوده، به عنوان ضرورت تقیه از منظر قرآن و روایات بحث و بررسی خواهد شد.

در بخش دوم آشکار خواهد شد که تقیه مستند به همه ادله‌ای است که در اثبات هر حکم دینی کارایی و کاربرد دارد؛ یعنی قرآن و سنت و عقل و اجماع. بدین رو آیات دال بر تقیه و شماری از روایاتی که تقیه را توصیه و تشریح یا تعریف می‌کنند، بازگو می‌شود.

واژگان کلیدی: تقیه، ضرورت تقیه، ادله قرآنی، مستندات روایی، اجماع، دلیل عقلی.

*. E-mail: ???

مقدمه

تقیّه پیش از آنکه اصل دینی یا راهبرد مذهبی باشد، ضرورت زیست اجتماعی است. خرد آدمی و اقتضای زندگی اجتماعی، تقیّه را به یک ضرورت تبدیل کرده است و تکیه و تأکید فراوان پیشوایان دینی بر آن، نشانه‌ی خردگرایی دینی و جامعه‌ی دین‌مدار در رویارویی با مشکلات فردی و جمعی است. آنچه در تقیّه برای مؤمن اهمیت دارد، استمرار دین و احکام الهی است، زیرا تقیّه نشانه‌ی خردمندی، عقل‌گرایی و واقع‌بینی است و در مقابل آن بنیادگرایی مذموم و دور از عقلانیت قرار دارد. آنجا که دین ضروری باشد، عاشورا و صفین می‌آفریند و آنجا که زمینه ناهموار و زمانه ناهمراه باشد، صلح حسنی و پیمان خدیبیه در پی دارد. اما آنچه مسلم است این است که تهوّر مذموم و خام‌اندیشی نسبتی با دین ندارد و تقیّه همچون پادزهری است التیام‌بخش که زخم‌های عمیق را مرهم گذاشته و از ضرورت‌های جنبش‌های عقلانی است.

جایگاه‌شناسی تقیّه

بحث تقیّه در قرن‌های نخست هجرت از مباحث متداول کلامی و فقهی بوده است، زیرا از یک سو علمای امامی متقدم آثاری با عنوان تقیّه ذکر کرده‌اند و از سوی دیگر شیعیان بیش از سایر پیروان مذاهب اسلامی به التزام عملی به تقیّه شهرت یافته‌اند. این امر بیشتر ناشی از این واقعیت است که مذهب تشیع بنا بر منابع تاریخی، در طول حیات پرفراز و نشیب خود از جنبه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی و سیاسی سخت در مضیقه و تنگنا بوده است.

درباره‌ی چگونگی ظهور و رسوخ این آموزه‌ها در میان شیعیان، برخی وجود عناصر باطنی در نزد شیعیان و برخی دیگر شرایط سخت بیرونی را از عوامل پیدایش تقیّه دانسته‌اند زیرا شیعیان در اکثر دوره‌های تاریخی زیر فشار حاکمان جور و مخالف بودند (ر.ک: دانشنامه‌ی جهان اسلام، ص ۸۹۲ و ۸۹۴). برخی نیز روی گرایش باطنی در میان شیعیان تأکید دارند و آن را از عوامل تقیّه

شمرده‌اند که چندان درست نیست زیرا گرایش باطنی در میان شیعیان - بر فرض صحت - در فهم متون و تفسیر نصوص است، نه در زیست اجتماعی.

براساس دیدگاه اکثر دانشمندان شیعی، اصل اولی و حکم اولی در اسلام، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا با مال و جان است و تقیه حکم فرعی و ثانوی و از موارد استثناء است (ر.ک: مجلسی، ج ۷۲، ۱۴۰۳: روایات کتاب العشرة). به همین دلیل، در دو آیه‌ی مربوط به تقیه این موضوع با ادات استثناء بیان شده است:

۱. «... إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً: ... مگر آنکه بخواهید از آنان به نحوی تقیه کنید» (سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۲۸)

۲. «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ: مگر کسی که [به گفتار کفر] مجبور شود، درحالی‌که قلبش مطمئن به ایمان است» (سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۶).

چنانکه از این آیات پیدا است، تقیه راهی برای رهایی از اکراه و خطرهای مهم جانی و مانند آن است نه اصل اولی و ذاتی.

متأسفانه جایگاه‌شناسی تقیه چندان به تألیفات و آثار علمی راه نیافته است و با وجود پیشینه‌ای طولانی بخش ناچیزی را از فقه شیعه و یا کتاب‌های روایی به خود اختصاص داده است. تعداد رساله‌های مستقل درباره‌ی تقیه، چه در دوره‌های گذشته و چه در دوره‌ی معاصر، اندک است و جا دارد پژوهشگران در این زمینه خلأهای موجود را پر کنند.

از میان فقها نخستین کسی که تقیه را به‌عنوان یک مسأله و فرع فقهی مطرح ساخت، شهید اول در کتاب *القواعد و الفوائد* (جلد ۲، قاعده‌ی ۲۰۸) بود. پس از وی رساله‌نویسی یا تک‌نگاری درباره‌ی تقیه آغاز شد و در دوره‌ی معاصر، مطرح‌ترین رساله‌ها در موضوع تقیه، *رساله فی التقیه* از مرحوم شیخ انصاری (ره) و *رساله فی التقیه* از امام خمینی (ره) است که در ضمن کتاب *الرسائل* آمده است. مرحوم سیدحسن بجنوردی و آیه‌الله مکارم شیرازی نیز در کتاب‌های خود به تفصیل تقیه را از منظر فقهی بررسی کرده‌اند.

تقیّه: ضرورت‌ها و ظرفیت‌ها

تشریح تقیّه، غیر از مستندات دینی و الهی، ضرورت تاریخی نیز دارد. به‌گواهی تاریخ، گروه‌های بسیاری از مخالفان و دشمنان، کمر به قتل شیعه و مرام او بسته بودند و در برخی مواقع تاریخی، هیچ راهی جز تقیه پیش پای دینداران نبوده است. نمونه‌ی برخوردهای تعصّب‌آلود و دشمنانه‌ی مخالفان، بخشنامه‌های حکومتی بنی‌امیه است. در این بخشنامه‌ها بخش مهمی از سیاست‌های ضدّ علوی حکومت‌ها آشکار می‌شود و همین سیاست‌ها را باید منشأ پاره‌ای از رفتارهای شیعیان مانند تقیّه دانست. برای نمونه کافی است که بدانیم معاویه در چندین بخشنامه و فرمان حکومتی به تمام والیان و استانداران و فرمانداران منطقه‌های تحت نفوذ و اقتدارش دستور داده بود: «أَنْظَرُوا إِلَى مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ إِنَّهُ يَحِبُّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَامْحَوْهُ مِنَ الدِّيَّانِ وَ اسْقَطُوا عَطَاهُ وَ رِزْقَهُ: بنگرید هرکس که دوستدار علی و خاندان او است، نامش را از دفتر بیت‌المال حذف کنید و روزی‌اش را ببرید» (امینی، ج ۱۱، ۱۳۸۷: ص ۴۰ و ۴۱).

همچنین ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: «معاویه طی بخشنامه‌ای واحد به همه‌ی عمّال و کارگزاران خود نوشت: «از این پس هرکس چیزی از فضائل ابوتراب و اهل بیت او را روایت کند، من ذمه‌ام را از او برداشته‌ام و در امان نخواهد بود». آن‌گاه خطیبان به‌پا خاستند و در هر کوی و برزن و برفراز هر منبری علی (ع) را لعن کردند و از او بیزاری جستند. در این زمان مردم کوفه به‌دلیل کثرت دوستان و شیعیان علی (ع)، بیش از شهرهای دیگر گرفتار [سخت‌گیری‌های معاویه] بود. معاویه، زیاد بن سمیه را بر آنان و اهل بصره گمارد. ز آنجا که زاده سمیه، خود در گذشته در شمار شیعیان به‌حساب می‌آمد، نسبت به شیعیان اطلاعات کافی داشت. پس آنان را در هر کوی و برزن می‌یافت و به قتل می‌رساند و موجبات خوف و وحشت آنان را فراهم می‌آورد. بسا دست‌ها و پاهایی را که قطع کرد، چشم‌هایی را که از حدقه بیرون آورد و آنان را بر شاخه‌های درختان آویخت، یا از سرزمین عراق اخراج کرد، تا جایی که هیچ شخصیت معروفی در آن ناحیه باقی نماند...» (ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۱، ۱۳۸۷: ص ۴۴).

ضرورت تقیّه را در نامه‌ای که حضرت سیدالشهداء (ع) برای معاویه نوشت، بهتر می‌توان دید. ایشان در این نامه‌ی تاریخی، فهرست بلندی از جنایات معاویه را در حقّ دوستان و شیعیان پدرش می‌شمارد و می‌نویسد: «آیا تو قاتل حجر بن عدی نیستی؟ ... آیا تو قاتل عمرو بن حمق نیستی؟ ... آیا تو مولای زیاد بن سمیه فرزند فراش نیستی؟ ... آیا تو قاتل حضرمی که زیاد راجع به او به تو نامه نوشت، نیستی؟» (احمدی میانجی، معادن الحکمه فی مکاتیب الائمة، ص ۳۴).

این روایات و اسناد تاریخی بخشی از ظلم‌هایی را که در آن دوران بر شیعیان علی بن ابی‌طالب رفته است، گزارش می‌کند. بنابراین هرچند که به‌کارگیری اصل تقیّه، یک سیره‌ی عقلایی و امری فطری و طبیعی است ولی اشتهار شیعه به تقیّه و توصیه‌ها و فرمان‌های مؤکد پیشوایان شیعه به آن، ناشی از کینه و دشمنی آل ابی‌سفیان و آل مروان و مانند آنها با شیعیان است. افزون بر ریشه‌های تاریخی و عقلی، پیامدهای تقیّه نیز بر ضرورت آن صحّه می‌گذارد. به سخن دیگر اگر جامعه‌ی دینی بداند که تقیّه منشأ چه آثاری است و چه اهدافی از رهگذر تقیّه دست‌یافتنی است، بیش از پیش به ضرورت آن وقوف می‌یابد. از این‌رو، شماری از اهداف و پیامدهای طبیعی تقیّه در زیر یادآوری می‌شود:

۱. پاسداری از کیان امامت

تقیّه نقش مهمی در دفاع از سازمان امامت و حفظ این میراث الهی دارد. امام صادق (ع)، تقیّه را عاملی برای حفظ اهل بیت (ع) از گزند حوادث ناگوار و مردمان پست دانسته و می‌فرماید: «بیس مینا من لم یلزم التقیّه و یصوننا عن سفلة الرعیة: از ما نیست کسی که به تقیّه ملتزم نباشد و ما را از شرّ مردمان پست حفظ نکند» (حرّ عاملی، ج ۱۶، ۱۴۰۹: ص ۲۱۲).

حرکت بدون رهبری و مدیریت، دستخوش آفت‌ها و درگیری‌های ویرانگر خواهد شد و آنچه رهبری را تهدید می‌کند، فقط حکومت‌های جائر و طاغوتی نیست؛ بلکه گاه از ناحیه‌ی مردم سفله نیز امامت در معرض خطر قرار می‌گیرد. از این‌رو بر امت واجب است که کیان امامت را در قلعه‌ای

امن قرار دهد. این قلعه‌ی امن و محصور فقط با شهادت‌طلبی و حماسه‌آفرینی ساخته نمی‌شود بلکه یکی از دیوارهای بلند و استوار آن به یقین تقیه است.

۲. حفاظت و ذخیره‌سازی نیروهای انسانی

در جوامع و اجتماعاتی که تربیت و آموزش نیروی انسانی فعال و کارآمد سال‌ها به‌طول می‌انجامد و پرورش اعضای معتقد و ایثارگر نیاز به سرمایه‌گذاری‌های هنگفت دارد، نباید جان افراد مؤمن آن را برای تأمین نیازهای زودگذر و آنی به خطر انداخت. رعایت تقیه در چنین جوامعی حساس‌تر و جدی‌تری است. از این‌رو، در آغاز رسالت پیامبر گرامی اسلام (ص) تا سه سال، دعوت به اسلام کاملاً مخفیانه صورت می‌گرفت و پیامبر و مؤمنان نخستین عقیده‌ی خود را پنهان می‌کردند. با گذشت سه سال که هسته‌ی اولیه‌ی سامان یافت و مسلمانان نیرو گرفتند، دعوت به اسلام نیز علنی و آشکار شد. با وجود این، دستور تقیه به‌طور کامل برداشته نشد و کم و بیش وجود داشت تا مسلمانان بتوانند نیروهای خود را برای دفاع از مکتب نوین‌یاد اسلام در روزهای حساس و خطرناک حفظ کنند. حتی در مدینه که حکومت اسلامی شکل گرفته بود و مسلمانان از قدرت برتر و بیشتری برخوردار بودند، همچنان تقیه در دستور کار قرار داشت. اگرچه تقیه در مکه با تقیه در مدینه تفاوت‌هایی نیز داشت که بازگشت آن به تفاوت وضعیت مسلمانان از نظر قدرت و استقرار در این دو شهر است.

۳. پنهان‌سازی اهداف و برنامه‌ها

کاربرد تقیه بیشتر در جوامعی است که اقلیت صالح گرفتار اکثریت ناصالح‌اند و از توسل به آن ناگزیرند. اقلیت مؤمن صالح، برای ادامه‌ی حیات فردی و اجتماعی خود و همزمان برای پیشبرد اهداف والای مکتب‌شان لازم است در بسیاری از مواقع و موارد به اصل کارگشای تقیه توسل کنند و از این رهگذر مکتبی را که رهایی انسان و جهان در گرو آن است از گزند آفات و آسیب‌ها ننگه دارند. گفتنی است که در روایات از تقیه به «جُنه» نیز تعبیر شده است. «جن» در لغت به‌معنای «پنهان» و «خفا» است. جنین را چون در شکم مادر پنهان

است جنین گویند. جن (در مقابل انس) یعنی موجود پنهان از دیده‌ها، دیوانه را هم که مجنون می‌گویند، از آن‌روست که او را جن زده می‌دانستند. بهشت را نیز به دلیل فراوانی درختان و پوشیدگی آن زیر شاخ و برگ درختان، جنت نامیده‌اند. تقیه را نیز جنت خوانده‌اند زیرا انسان به وسیله‌ی تقیه، عقاید حقه‌ی خود را از کفار و مخالفان پوشانده و مخفی می‌کند. از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: «استر ذهبک و ذهابک و مذهبک: طلا و راه و آیین‌ات را بپوشان». روشن است که این دستور مطلق نیست و مربوط به مواقعی است که حفظ جان انسان به آن وابسته است.

۴. حفظ جان دیگران

گاهی اظهار نظر و ابراز عقیده‌ی کسی که نفوذ اجتماعی و قبول عام دارد، برای خود او ضرر و خطری ایجاد نمی‌کند ولی ممکن است جان دیگری یا دیگران را به خطر اندازد. در این‌گونه موارد اگر بیان عقیده‌ی باطنی سودی نداشته باشد، کتمان و تقیه لازم است. در حالات بعضی از اصحاب خاص و مؤثر ائمه (ع) که بنی‌امیه و بنی‌عباس در پی آنان بودند، می‌بینیم که امام معصوم (ع) آنان را در مقابل دیگران و بیگانگان مذمت کرده است، تا رابطه‌ی ایشان با امام افشا نشود. به‌عنوان نمونه روزی زراره خدمت امام صادق (ع) مطلب گلایه‌آمیزی را عرض کرد. امام در پاسخ فرمود: «من مانند خضرم و تو مانند آن کشتی‌ای هستی که سلطان جبّاری می‌خواهد آن را غاصبانه تصرف کند. همان‌گونه که خضر، آن کشتی را معیوب ساخت، من نیز گاهی در جلسات تو را نکوهش می‌کنم تا از شرّ فراعنه‌ی زمان محفوظ بمانی» (طوسی، ۱۴۰۴: ذیل زراره بن اعین).

از این روایت چنین برمی‌آید که تقیه فقط پوشاندن عقاید خود نیست بلکه گاهی با اظهار نظری درباره‌ی کسی می‌توان باورهای او را نیز پنهان کرد تا جان و مالش در امان باشد. در اصطلاح سیاست‌مداران امروزی این شیوه را نعل وارونه‌زدن یا آدرس خطادادن می‌خوانند. این روش، دشمن را به خیال خام می‌اندازد و دست او را از جان دوستان کوتاه می‌کند و فرصت‌های بهتری را در اختیار آنان می‌گذارد.

۵. سپر حفاظتی

در فرهنگ شیعی تقیه راهی برای حفاظت از خون و جان همه‌ی مؤمنان است. امام علی (ع) می‌فرماید: «التقیةُ من أفضلِ أعمالِ المؤمنِ یصونُ بها نفسَه و إخوانَه عنِ الفاجرین: تقیه از بهترین اعمال مؤمن است که به کمک آن خود و برادران دینی‌اش را از چنگال فاجران می‌رهاند» (حرّ عاملی، ج ۱۶، ۱۴۰۹: ص ۲۲۲). نیز از حضرت امام صادق (ع) روایت شده است: «التقیةُ تُرس المؤمن و التقیهُ حرز المؤمن: تقیه سپر مومن و چشم بد دورکننده از اوست» (کلینی رازی، ج ۳، ۱۴۰۱: ص ۳۱۴). «تُرس» بر وزن «قُرص» و «جُنّة» بر وزن «غَصّه» و «حرز» بر وزن «حفظ» تقریباً مفهوم یکسانی دارند و به معنای سپر و وسیله‌ای به کار می‌روند که سرباز در میدان نبرد در پناه آن خود را حفظ می‌کند. بنابراین، در مفهوم تقیه، معنای دفاع در برابر دشمن برای حفاظت خود یا هم‌زمان نهفته است. گفتنی است که اگر سپرهای حفاظتی را به دو نوع نرم‌افزاری و سخت‌افزاری تقسیم کنیم و نیز اگر دفاع را به «دفاع عامل» و «دفاع غیرعامل» بخش کنیم، به یقین تقیه در شمار مؤثرترین سپرهای نرم‌افزاری و دفاع‌های غیر عامل است. پیشینه‌ی این روش دفاعی و گاه تهاجمی به خوبی توان دفاعی و حفاظتی آن را روشن می‌کند.

۶. جلوگیری از قیام‌های بیهوده و بی‌ثمر

در دوره‌ی امامت ائمه (ع) برخی از عوام شیعه و حتی برخی خواص و اصحاب ائمه (ع) بدون هیچ‌گونه برنامه‌ریزی صحیح و آینده‌نگری و اهداف سنجیده و بدون داشتن یار و یاور و امکانات و تجهیزات لازم، به مقابله با دستگاه امویان و عباسیان برمی‌خاستند. آنان تنها به بیان عقیده‌ی خود و عمل به آن می‌پرداختند و نسبت به نتایج و پیامدهای ناگوار آن بی‌توجه بودند. از همین رو مورد تعقیب و اذیت و آزار و گاه قتل و شهادت قرار می‌گرفتند و حرکت‌های انقلابی شیعیان یکی پس از دیگری سرکوب و متلاشی می‌شد. برای همین ائمه (ع) به منظور حفاظت از جان شیعیان و هدفمندسازی حرکت‌های انقلابی شیعیان، پیوسته به‌کارگیری تقیه را توصیه و سفارش می‌کردند و حتی نسبت به ترک

آن توییح می‌نمودند و گاهی هم کسانی را که به‌خوبی از عهده‌ی تقیه برمی‌آمدند، تشویق می‌فرمودند. نمونه‌های تاریخی این نوع قیام‌های نافرجام کم نیست و در کتاب‌های تاریخی مسطور است.

۷. جلوگیری از انزوی شیعیان

در برخی از دوره‌های تاریخی به‌دلیل حاکمیت سلاطین جور، به‌ویژه امویان و عباسیان و فشارها و قتل و غارت‌هایی که ضد شیعیان صورت می‌گرفت و نیز به‌دلیل ترس از انتقام‌جویی عامه و حاکمان و به‌منظور حفظ و صیانت از عقاید حقه، شیعیان و امامیان از خلوت خود بیرون نمی‌آمدند و چادر انزوا بر سر خود می‌کشیدند. این شیوه‌ی دفاعی، گاهی تمسخر و طعنه‌ی دشمنان را برمی‌انگیخت و گاهی نیز بدبینی عامه و تبلیغات سوء را بیشتر می‌کرد. در این تبلیغات، شیعیان به ناهماهنگی با جریان کلی جماعت و ایجاد تفرقه و فتنه در میان مسلمانان و توجه‌نکردن به اتحاد مسلمانان و آداب اجتماعی متهم می‌شدند. از این‌رو، ائمه (ع) شیعیان را به معاشرت و حُسن مصاحبت و همسایگی با عامه فرامی‌خواندند و از آنان می‌خواستند که بهانه را از دشمنان بگیرند و در شرایط اضطراری تقیه را به‌کار بندند و هراسی به خود راه ندهند. بنابراین، تقیه توانست رخوت و روحیه‌ی گوشه‌گیری را از میان بردارد. همچنین تقیه‌ی تحبیبی و مداراتی نظر مثبت عامه را به شیعیان جلب کرد و از دشمنی‌ها کاست. شاید تأکید فراوانی که بر روی کلمه‌ی «اخوان» در بسیاری از روایات وجود دارد برای جلب نظر و تألیف قلوب برادران عامه هم بوده است. افزون بر همه‌ی اینها، تقیه راه بهانه‌جویی، شماتت و تمسخر و انتقام را بر دشمنان بست.

ادله‌ی نقلی و عقلی تقیه

تقیه همچون سایر احکام دینی مبتنی بر نصوص و ادله‌ی شرعی است. افزون بر عقل عملی، متون دینی نیز دلالت‌های آشکاری بر تقیه دارند که بیشتر پاره‌ای از آنها گزارش شد. به سخن دیگر برای اثبات احکام تکلیفی تقیه، از ادله‌ی چهارگانه‌ی کتاب، سنت، اجماع و عقل می‌توان

بهره گرفت. در اینجا نخست شماری از دلالت‌های قرآنی و روایی و سپس عقلی را بر مسئله‌ی تقیه به بحث گذاشته می‌شود تا آشکار گردد که تقیه از مبانی و دلایل استواری برخوردار است و چنین نیست که به آسانی بتوان بر آن انگشت نقد و نفی گذاشت.

۱. نصوص و دلالت‌های قرآنی

آیات و نصوص قرآنی نخستین و مهم‌ترین ادله‌ی تقیه هستند. دلالت برخی از این آیات بر تقیه، مطابقی و برخی التزامی یا تضمینی است اما آنچه تردیدی در آن نیست، امکان انتساب کلی تقیه به آیات قرآنی است. آنچه در پی می‌آید شماری از این مستندات قرآنی تقیه است:

۱-۱. اقرار به ولایت کافران به هنگام اضطرار

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ...: مؤمنان نباید به‌جای اهل ایمان، کافران را به دوستی و سرپرستی خود برگزینند و هرکس چنین کند چیزی از خدا نزد او نیست مگر این که بخواهید از آنان تقیه کنید و خداوند شما را از نافرمانی خود برحذر می‌دارد...» (آل عمران / ۲۸).

این آیه در مدینه نازل شده است و به دلالت مطابقی بر لزوم رعایت تقیه اشاره دارد. خداوند در صدر آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که بیگانگان را نه به‌عنوان دوست و نه به‌عنوان یاور و حامی در هیچ کار خود نپذیرند. سپس تهدید می‌کند که هرکس تن به چنین کاری دهد ارتباطش را با خداوند گسسته است اما بی‌درنگ «تقیه» را استثناء می‌کند. بنابراین، اگر کسی از روی تقیه کافری را ولی خود بنامد یا در برابر او تمکین کند مشمول نهی آیه نیست. گفتمنی است که «تقاء» و «تقیه» هر دو از ریشه‌ی «وقی» به معنای «زره»، «خوف»، «سپر»، «کنمان» و «حذر» است. شاید تعبیر به «تقاء» از تقیه در آیه‌ی مذکور برای نشان‌دادن نوعی از انواع تقیه باشد که همراه با خوف است. کلمه‌ی «تقاء» بر گونه‌ای خاص از پرهیز دلالت دارد، زیرا

در غیر این صورت لازم بود به جمله‌ی «الآن تَتَّقُوا مِنْهُمْ» اکتفا می‌کرد و نیازی به تأکید نوعی نبود.

همچنین از آیه‌ی یادشده، چنین برمی‌آید که تقیه استثناء است نه قاعده، زیرا در غیر این صورت تخصیص اکثر و زیادت فرع بر اصل رخ می‌نماید که نادرست است. در مکتب اسلام نشر و تبلیغ معارف حق و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا اصل است، ولی در برخی مواقع خاص و جزئی به اقتضای شرایط زمانی و مکانی، استفاده از تقیه برای حفظ دین و کیان اسلام مجاز و بلکه مطلوب است. با این نگاه، تقیه یک عقب‌نشینی تاکتیکی به منظور حفظ نیرو و موجودیت دین است. در اصطلاح نظامیان، گاهی دادن زمین به دشمن برای گرفتن زمان از او لازم است. در تقیه نیز مؤمن بخشی از ایمان خود را به ظاهر و از سر اجبار کنار می‌گذارد تا در زمانه و زمینه‌ی مساعد به مقاصد خود دست یابد. در حقیقت سیاست امر به معروف و نهی از منکر، سیاست راهبردی اسلام است و تقیه یک برنامه‌ی کاربردی است که گاهی گریزی از آن نیست. با این فرض تقیه به معنای ترک مسئولیت‌ها و وظایف دینی و اهمال در شعائر اصیل اسلامی و تقویت روحیه‌ی گوشه‌گیری و انزواطلبی و رهبانی‌گری و بی‌اعتنایی به حقوق و وظایف ما نسبت به هم‌کیشان و برادران ایمانی نیست. به عبارت دیگر تقیه تغییر شکل مبارزه است نه انتفای آن. چنانکه مؤلف المیزان در ذیل آیه مذکور می‌گوید: «... ربما يترتب على التقيّة والمجارة مع أعداء الدّين و مخالفة الحق من حفظ مصلحة الدّين و حياة الحق ما لا يترتب على تركها و إنكار ذلك مكارهة و تعسف...: گاهی آنچه بر تقیه مترتب است (مانند مصلحت دین و استمرار حیات حق) بی‌تردید بر ترک آن مترتب نیست» (طباطبایی، ج ۳، ۱۳۹۴: ص ۱۵۳؛ نیز ر.ک: تیبیان، ج ۲، ص ۴۳۵؛ تفسیر طبری، ج ۳، ص ۱۵۲).

سرخسی نیز ذیل این آیه می‌نویسد: «انّ التقيّة جائزة إلى يوم القيامة فالدّخول في ولايتهم لابدّ و أنّ يكون عند حصول الاضطرار و الإكراه أما مع الاختيار فلا يجوز». «عدم جواز» در ذیل سخن سرخسی نشان می‌دهد که مراد از جواز در صدر کلامش، وجوب است» (سرخسی، ج ۲۴، ۱۴۱۴: ص ۴۵).

۱-۲. جواز تقیّه به شرط ایمان قلبی

«مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ هرکس که پس از ایمان آوردنش به خدا کفر ورزد [به عذاب خدا گرفتار می‌شود] مگر کسی که [به کفر] اجبار شود [درحالی‌که] دلش مطمئن به ایمان است. ولی آنان که سینه‌ی خود را برای کفر گشاده‌اند، غضبی سخت از خدا بر آنان است و آنان را عذابی عظیم است» (نحل، ۱۰۶).

این آیه نیز دلالت مطابقی بر موضوع تقیّه دارد. درباره‌ی شأن نزول این آیه‌ی شریف، سخنان متعددی نقل شده است ولی بنا بر اعتقاد اکثر محققان، این آیه درباره‌ی حادثه‌ای است که برای عمّار یاسر اتفاق افتاد. صاحب تفسیر المیزان این ماجرای تاریخی را این‌گونه گزارش می‌کند:

«مشرکان عمّار را گرفتند و رهایش نکردند تا اینکه او نبی مکرم اسلام را دشنام داد و خدایان آنان را تمجید کرد. وقتی خدمت پیامبر (ص) رسید، پیامبر (ص) پرسید: چه کردی؟ گفت: از خود شری بر جای گذاشتم. پیامبر (ص) فرمود: در قلبت چه می‌یابی؟ گفت: اطمینان به ایمان. پیامبر (ص) فرمود: پس اگر باز هم از تو خواستند [که مرا سب کنی] همان کار را بکن. در این هنگام آیه‌ی مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ ... نازل شد» (طباطبایی، ج ۱۲، ۱۳۹۴: ص ۳۵۸).

به ضرورت عقلی نیز تقیّه بدون ایمان قلبی معنا و مصداق ندارد. تقیّه در جایی است که مؤمن چیزی را از دشمن می‌پوشاند ولی اگر در قلب خود ایمانی نداشته باشد پوشاندن و تقیّه معنا و مفهوم ندارد. بدین‌روست که خداوند در آیه‌ی مذکور جمله‌ی حالیه‌ی «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» را یادآور می‌شود تا عده‌ای از این حکم سوءاستفاده نکنند و همگرایی‌ها و همکاری‌های خود را با دشمنان به حساب تقیّه نگذارند.

در ذیل آیه‌ی بالا سؤال‌ها و شبهه‌هایی نیز مطرح شده است؛ از جمله اینکه «آیا کار عمّار درست بود که تقیّه کرد و جاننش را نجات داد یا تصمیم پدر و مادر او که تقیّه نکردند و تا پای

جان ایستادند و جام شهادت را نوشیدند؟» و «آیا ثبات در دین، افضل است یا تقیّه و حفظ جان؟»

برخی بر این عقیده‌اند که عملکرد پدر و مادر عمّار در ترک تقیّه افضل است، زیرا با این‌گونه پایداری‌ها و استقامت‌ها دین و ارکان نظام اسلام استوارتر می‌گردد. اما این عقیده با روایات فراوان باب تقیّه و صراحت آیات شریف همخوانی ندارد. تقیّه یک دستور صریح دینی است که ترک آن اتلاف سرمایه‌های مالی و انسانی اسلام است. از این‌روست که شاید بتوان آیه‌ی «و لا تُلَقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره / ۱۹۵) را نیز از پشتوانه‌های قرآنی تقیّه به‌شمار آورد. پدر و مادر عمّار یا به‌دلیل بی‌اطلاعی از حکم تقیّه راه شهادت را برگزیدند و یا به‌دلیل غیرت و تعصّب شدید به اسلام که آن نیز بی‌اجر و ثواب نیست اما آنچه حکم اولی و دستور صریح است تقیّه می‌باشد.

۳-۱. اختفای ایمان برای نجات مؤمنان

«وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضَ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ...» و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان کرده بود، گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من الله است؟... (مؤمن (غافر) / ۲۸).

این آیه اشاره به بخشی از تاریخ و سرگذشت حضرت موسی (ع) دارد. به گواهی قرآن مردی که ایمان خود را از فرعونیان مخفی کرده بود، در لحظه‌ای حساس توانست جان موسی (ع) را از خطر مرگ برهاند. تقیّه (کتمان عقیده‌ی باطنی) مؤمن آل فرعون برای خدمت به آیین موسی (ع) و دفاع از حیات او در لحظه‌ی بحرانی و حساس بود. وی با نفوذ در تشکیلات فرعونیان از همه‌ی اسرار و برنامه‌های فرعون برای قتل موسی مطلع بود و به موقع نقشه‌های آنان را نقش برآب کرد. در حدیث مروی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «التَّقِيَةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ وَ التَّقِيَةُ تُرْسُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّ مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ لَوْ أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ لُقُتِلَ: تَقِيَةَ شَيْوَهِي مِنْ وَ شَيْوَهِي

پدران و اجداد من است. کسی که تقیّه را به‌کار نگیرد، دین (برای او) نمی‌ماند. تقیّه سپر الهی است در روی زمین؛ چه آنکه مؤمن آل فرعون، اگر اسلام خود را اظهار می‌کرد، به‌حتم کشته می‌شد» (طبرسی، ج ۸، ۱۴۰۸: ص ۵۲۱).

نظیر ایمان و داستان مؤمن آل فرعون در تاریخ برخی دیگر از انبیاء (ع) و تاریخ صدر اسلام تکرار شده است. به‌عنوان نمونه در روایات، ایمان حضرت ابوطالب به ایمان مؤمن آل فرعون تشبیه شده است: «عن العسکری (ع) فی حدیث قال: إن أباطالب کمؤمن آل فرعون یکتّم ایمانه» (بروجردی، ج ۱۸، بی‌تا: ص ۴۷۰). جمله‌ی «یکتم ایمانه» در این روایت صراحت در مسئله‌ی تقیّه دارد.

آیات پیش‌گفته به‌دلیل دلالت مطابقی، بیش از آیات دیگر در مسئله‌ی «حکم تکلیفی تقیّه» کاربرد دارد و در بحث از ادله‌ی وجوب تقیّه مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی با توسعه‌ی ملاک تقیّه روشن می‌شود که وجوب تقیّه‌ی خوفی فقط منحصر در کتمان حقیقت نیست، بلکه اگر این کتمان برای رعایت مصالح مهم دیگری نیز باشد عمل به تقیّه جایز است همانند داستان اصحاب کهف و شکستن بت‌ها به دست حضرت ابراهیم خلیل (ع) و برخورد حضرت یوسف با برادرانش. افزون بر سه آیه‌ی یادشده در بالا آیات دیگری نیز در زمینه‌ی تقیّه وجود دارد که به دلالت تضمّنی و به کمک روایات تفسیری، مستند قرآنی تقیّه محسوب می‌شوند. این آیات عبارتند از:

۱-۴. پرهیز از ورطه‌ی هلاکت

«لَاتُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ: با دستان خود، خویش را به هلاکت نیندازید» (بقره، ۱۹۵). روایات دلالت ضمنی این آیه را بر تقیّه تصریح و تأیید کرده‌اند که از آن جمله است این روایت: «عن ابی‌عبدالله (ع) قال: هذا (ولا تَقْلُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) فِي التَّقِيَّةِ» (حرّ عاملی، ج ۱۶، ۱۴۰۹: ص ۲۱۳).

دلالت آیه بر تقیّه - غیر از آنکه از تصدیق روایات برخوردار است - بسیار روشن است، زیرا ترک تقیّه مصداق القای نفس به دست خود در ورطه‌ی هلاکت است و نهی از آن

به معنای نهی از ترک تقیه است. موارد استثنایی مانند آنچه در جهاد و جنگ یا دفاع رخ می‌دهد، دلیل خاص دارد و گرنه حکم کلی آیه و عقل، حفظ نفس و پرهیز از مهالک حتمی و حتی احتمالی است.

۱-۵. تقیه؛ مصداق صبر

«أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: ای آنان که ایمان آوردید، صبر پیشه کنید و شکیبا باشید و به مصاف دشمن بروید و از خدا بپرهیزید. باشد که رستگار شوید» (آل عمران / ۲۰۰).

ابی بصیر می‌گوید: از امام صادق (ع) راجع به این آیه سؤال کردم. امام فرمود: «اصبروا علی المصائب و صابروهم علی التقیه و رابطوا علی من تقتدون به و اتقوا الله لعلکم تفلحون» (حرّ عاملی، ج ۱۶، ۱۴۰۹: ص ۲۰۸). بنابراین مصابره که صبر شدیدتری است، شامل تقیه نیز می‌شود.

۱-۶. تقیه؛ برای جلب خیر

«إِنِّي أَخافُ الْعَيْبَةَ لَسَارِقُونَ: ای کاروانیان! شما سارق هستمید» (یوسف / ۷۰). در این آیه کارگزاران حضرت یوسف قافله‌ی برادران یوسف را دزد می‌خوانند. این نسبت زمینه را برای توبه‌ی برادران و نجات یعقوب از هجران فراهم کرد.

در روایت ابی بصیر از امام باقر (ع) آمده است: «قال: سمعتُ ابا جعفر (ع) يقول: «لا خیرَ فی مَنْ لا تقیهَ له و لقد قال یوسف ایتها العیر انکم لسارقون و ماسرقوا» (بروجردی، ج ۱۸، ص ۳۷۵). نیز ابی بصیر عن امام صادق (ع) نقل می‌کند: «قال: التقیهُ من دین الله و لقد قال یوسف ایتها العیر انکم لسارقون والله ما كانوا سرقوا شیئاً و ما کذب».

در تقیه یوسف دفع ضرر نبود بلکه جلب منفعت بود اما منافع این تقیه‌ی تاریخی چه بود؟ یوسف (ع) از این اتهام تقیه‌ای قصد خیر داشت و چنانکه می‌دانیم همین اتهام تقیه‌ای به برادران و کاروان کنعان همه‌ی گره‌ها را گشود: یعقوب (ع) به یوسف (ع) رسید؛ کنعان آباد شد؛ برادران

یوسف (ع) توبه کردند؛ یوسف پدر و خانواده‌اش را یافت و کشور بزرگ مصر از آن پس از وجود و حضور دو پیامبر برخوردار شدند.

۱-۷. تقیه؛ راه‌گریز از حرج

«وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ و قرار نداد بر شما در دین حرج را» (حج / ۷۸). پیام صریح و روشن این آیه آن است که در دین حرج نیست؛ یعنی آنچه مؤمن را به زحمت و خطر می‌اندازد دین و دینی نیست. گاهی برای فرار از حرج و رهایی از زحمت فراوان و جانکاه چاره‌ای جز تقیه نیست. به سخن دیگر طبق مفاد تضمینی این آیه‌ی شریفه، هرگاه اجرا و عمل به احکام مقابله با دشمن، مسلمانان را به خطر و حرج اندازد، آن حکم منتفی است. آیات دیگر نیز این حکم را تأیید می‌کند به‌عنوان نمونه خداوند می‌فرماید:

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ؛ خداوند برای شما آسانی را اراده کرده است نه دشواری را» (بقره / ۱۸۵).

دلالت این آیه بر تقیه همانند آیه‌ی پیشین است. همچنین باید دانست که سنگ بنای احکام اسلام بر یُسْر و آسانی است و خداوند سختی و گرفتاری طاق‌فرسا را برای مسلمانان نمی‌پسندد. بنابراین، اگر تقیه در اسلام تشریح نشده بود عُسر و سختی فراوانی بر پیروان این مکتب عارض می‌شد که شاید از عهده‌ی آن بر نمی‌آمدند. در واقع یکی از موارد آسان‌گیری خداوند در اسلام (شریعت سهله) تشریح تقیه است.

۲. روایات

از سیره و روایات حضرات معصومین (ع) چنین برمی‌آید که تقیه‌ی شرعی از ضروری‌ترین راهبردهای شیعه در رویارویی با موانع سخت و ویرانگر است. از بررسی اجمالی روایات تقیه در مجامع روایی شیعه، مطالب زیر به‌دست می‌آید:

- ائمه‌ی اهل بیت (ع) می‌کوشیدند تقیه را در فرهنگ دینی نهادینه کنند. گاه خود به آن عمل می‌کردند و از این طریق به شیعیان آموزش عملی می‌دادند و گاه آنان را به آن ترغیب می‌کردند.

گاهی نیز گلایه و اعتراض خود را از توجه نکردن برخی شیعیان به رعایت این اصل مهم ابراز می‌داشتند.

- باب تقیّه در وسائل الشیعه و جامع الاحادیث شامل بیش از یکصد روایت است. به این ترتیب روایات درباره‌ی تقیّه از حدّ استفاضه می‌گذرد و به مرز تواتر می‌رسد.^۱

- اخبار متواتر درباره‌ی تقیّه، جواز آن را در وقت خوف و خطر، اثبات و جواز عمل به تقیّه را قطعی می‌کند.

- روایات تقیّه، حکمت تشریح، نتایج، آثار، حدود، انواع و اقسام، موارد استثناء و احکام تکلیفی تقیّه را بیان می‌کند.

- به‌طور کلی روایات مربوط به تقیّه دوگونه‌اند:

دسته‌ی اول، روایاتی است که اصل مشروعیّت تقیّه یا ویژگی‌ها و اهمیّت آن را بیان می‌کند مانند روایات «التقیّه تُرس المؤمن» و «تسعةُ أعمار الدّین فی التقیّه».

دسته‌ی دوم روایاتی است که در ارتباط با احکام فقهی است. این گروه از روایات را به ترتیب زیر می‌توان تقسیم‌بندی کرد:

قسم اول: روایاتی که در مقام تعیین وظیفه‌ی فقهی مکلفان در حال تقیّه است. این قسم نیز خود بر دو نوع است:

(۱) روایاتی که وظیفه‌ی مکلف را به‌نحو عام یا خاص مشخص کرده‌اند مانند این سخن کلی امام سجاد (ع) که می‌فرماید: «إذا كنتم فی أئمة الجور فامضوا فی أحكامهم و لا تشهروا أنفسكم». یا این پاسخ عام امام کاظم (ع) به نامه‌ای که در آن از گرفتن بعضی از اموال طبق مذهب مخالفان سؤال شده بود: «يجوز لكم ذلك إذا كان مذهبكم فيه التقیّه منهم والمداراة». دو نمونه‌ی پیش‌گفته مصادیق روایات عام بودند و تکلیف عمومی مؤمنان را معلوم می‌کند. روایات خاص روایاتی است که تکلیف شخص خاصی را بیان می‌کنند مانند دستور امام صادق (ع) درباره‌ی وضوی تقیّه‌ای در خطاب به داوود بن زری. امام (ع) در ذیل روایت می‌فرماید: «ألیس تشهد بغداد و عساکرهم؟» این ذیل به مخاطب تفهیم می‌کند که مفاد سخن امام (ع) به مقتضای حال او و به دلیل حضورش در یکی از پادگان‌های بغداد است.

نمونه‌ی دیگر از این دست روایات سخن امام کاظم (ع) در جواب علی بن یقطین است: «لا بأس بالسَّجودِ علی الثَّيابِ فی حالِ التَّقِیَّةِ».

(۲) روایاتی که در آنها بیان مشخص مبنی بر تقیّه وجود ندارد ولی فقها آنها را حمل بر تقیّه کرده‌اند.

قسم دوم روایاتی است که به هر علت در آنها، امام خود در حال تقیّه قرار گرفته و حکم فقهی واقعی را بیان نکرده است مثل اینکه امام صادق (ع) یوم الشَّک را افطار می‌کند و می‌فرماید: «أفطرُ یوماً مِنْ شهرِ رمضان أحبَّ إلیَّ مِنْ أَنْ یضربَ عنقی».

مثال دیگر سخن آن حضرت درباره‌ی فتوای پدر بزرگوارشان درباره‌ی حلیت شکار صید شده با باز و شاهین است که می‌فرماید: «کان أبی یفتی و نحن نخاف فی صید البزاة و الصقورة و أما الآن فلانخاف و لایحلّ صیدها إلاّ أن تدرک ذکاته ...».

هدف نوشتار حاضر گفتگو درباره‌ی دسته‌ی اول روایات یعنی مشروعیت و جواز و وجوب تقیّه است.

پیش‌تر برخی روایات تفسیری ذیل آیات تقیّه طرح و تبیین شد. روایات دیگر در چند محور به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

گروه یک. روایات حاکی از اصل مشروعیت تقیّه.

گروه دو. روایات وجوب تقیّه.

گروه سه. روایات ناهی از ترک تقیّه و اذاعه سرّ.

گروه چهار. احادیث منقول از طرق اهل سنت.

۲-۱. روایات جواز تقیّه

۱. حبیب بن بشیر می‌گوید: قال ابو عبدالله (ع): سمعتُ أبی یقول: لا، وَالله ما علی وجه الأرض أحبَّ إلیَّ مِنَ التَّقِیَّةِ. یا حبیب! إنّه مَنْ کانت له تقیَّة رَفَعَهُ اللهُ. یا حبیب! مَنْ لَمْ تَکُنْ لَهُ تقیَّة وَضَعَهُ اللهُ. یا حبیب! إِنَّ النَّاسَ إِنَّمَا هُمْ فی هُدْنَةٍ فلو قَدَّکان ذلک کان هذا: امام صادق (ع) فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود: به خدا سوگند هیچ چیز روی زمین نزد من محبوب‌تر از تقیّه نیست. ای حبیب!

هرکس اهل تَقِيَّةِ باشد خداوند او را بالا خواهد برد. ای حبیب! هرکس از تَقِيَّةِ بهره‌ای ندارد خداوند او را خوار خواهد کرد. ای حبیب! همانا مردم در پرتو تَقِيَّةِ در صلح و سازش به سر می‌برند» (حرّ عاملی، ج ۱۶، ۱۴۰۹: ص ۲۰۵).

۲. ابن‌ابی‌یعفور می‌گوید: «سمعتُ ابا عبدالله (ع) يقول: «التَّقِيَّةُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَ التَّقِيَّةُ حِرْزَةُ الْمُؤْمِنِ: تَقِيَّةِ برای اهل ایمان همچون زره و سنگر [برای مجاهد] است» (همان).

۳. حرّیز عن ابی عبدالله (ع) قال: التَّقِيَّةُ تُرْسُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ: تَقِيَّةِ زره‌ای است بین خدا و خلقش» (همان، ص ۲۰۷).

۴. صحیحۃ هشام بن سالم، قال: سمعتُ ابا عبدالله (ع) يقول: ما عبدالله بشيء أحبَّ إليه مِنْ الخَبْءِ. قلتُ: و ما الخَبْءُ؟ قال: التَّقِيَّةُ: خداوند به چیزی محبوب‌تر از «خبء» عبادت نشده است. هشام می‌گوید: عرض کردم: خبء چیست؟ فرمود: خبء همان تَقِيَّةِ است» (همان).

۵. أحمد بن محمد بن عیسی فی نوادره عن معمر بن یحیی عن ابی جعفر (ع) إِنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثٍ: كُلَّمَا خَافَ الْمُؤْمِنُ عَلَى نَفْسِهِ فِيهِ ضَرُورَةٌ فَلَهُ التَّقِيَّةُ: هر جا که مؤمن بر جان خود بترسد می‌تواند تَقِيَّةِ کند» (بروجردی، ج ۱۸، ص ۳۸۶؛ مسلم داوری، باب ۱، ۱۴۱۸: ح ۲۵۳۸۲: به نقل از مستدرک، ج ۱۲، ص ۲۵۸). در همین حدیث سماعه به نقل از حضرت می‌گوید: چیزی نیست که حرام شده باشد مگر اینکه خداوند آن را در هنگام اضطرار حلال فرموده است: «و فیهِ عن سَمَاعَةَ قَالَ: قَالَ: لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطَرَّ إِلَيْهِ».

این روایات عموماً جواز عمل به تَقِيَّةِ را هنگام خوف و ترس و ضرورت و اضطرار برای حفظ جان و مال و ایمان اثبات می‌کنند.

۲-۲. روایات وجوب

۱. روایة ابی بصیر قال: قال ابو عبدالله (ع): التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قلتُ: مِنْ دِينِ اللَّهِ؟ قال (ع): إِي وَاللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ: ... امام صادق (ع) فرمود: تَقِيَّةِ جزء دین الهی است. پرسیدم: جزء دین خدا؟ فرمودند: آری به خدا سوگند جزء دین خداست» (حرّ عاملی، ج ۱۶، ۱۴۰۹: ص ۲۰۹).

۲. روایة ابان بن عثمان عن الصادق (ع) أنه قال: لا دين لمن لا تقية له ولا إيمان لمن لا ورع له: ابان می‌گوید: امام صادق (ع) می‌فرماید: کسی که تقیه ندارد دین ندارد و ایمان ندارد کسی که پرهیزگاری ندارد» (همان، ص ۲۱۰).
۳. روایة ابی‌عمر الأعجمی قال: قال لی أبو عبدالله (ع): یا أبا عمر! إنَّ تسعةَ أعيان الدِّينِ فی التَّقِيَّةِ و لا دينَ لمن لا تقيةَ له ... امام صادق (ع) فرمود: ای اباعمر! نه دهم دین در تقیه است. دین ندارد کسی که تقیه ندارد» (همان، ص ۲۰۴).
۴. روایة عبدالله بن أبی‌يعفور عن أبی‌عبدالله (ع) قال: اتقوا علی دینکم و احجّبوه بالتَّقِيَّةِ فَإِنَّهُ لا إيمانَ لمن لا تقيةَ له. إنما أنتم فی الناس كالنحل فی الطير و لو أن الطير يعلم ما فی أجواف النحل ما بقى منها شيءٌ إلا أكلته و رلو أن الناس علموا ما فی أجوافكم أنکم تحبونا أهل البيت لأكلوكم بالسنتهم و لنحلوكم فی السرّ والعلانية. رحم الله عبداً منکم کان علی ولايتنا: بر دینتان بترسید و آن را در پوشش تقیه قرار دهید زیرا ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد. همانا شما در میان مردم (عامه) همانند زنبور در میان پرندگان هستید و اگر پرندگان بدانند که در شکم زنبور چیست همه‌ی زنبورها را شکار می‌کنند. اگر مردم بدانند که محبت به ما خاندان پیامبر (ص) در دل‌های شما وجود دارد، حتماً شما را با [سرزنش‌های] زیانتشان می‌خورند و مانند گوشتی که از استخوان بتراشند و آن را لاغر و ضعیف سازند شما را ضعیف و نحیف می‌کنند. رحمت خداوند بر بنده‌ای از میان شما باد که بر ولایت ما [استوار] است» (همان، ص ۲۰۵).
۵. روایة معمر بن خلاد قال: سألتُ أبا الحسن (ع) عَنِ الْقِيَامِ لِلْوَلَاءِ. فقال: قال ابو جعفر (ع): التَّقِيَّةُ مِن دینی و دینِ آباءِی و لا إيمانَ لمن لا تقيةَ له: ابن‌خلاد می‌گوید: از ابوالحسن (ع) درباره‌ی قیام در مقابل حاکمان پرسیدم. فرمود: تقیه از دین من و دین پدران من است. ایمان ندارد آن کس که تقیه ندارد» (همان، ص ۲۰۴).
۶. قال الصادق (ع): لُو قُلْتُ إِنَّ تَارَكَ التَّقِيَّةَ كَتَارَكَ الصَّلَاةَ لَكُنْتُ صَادِقاً وَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يَبْلُغَ الدَّمُ فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَا تَقِيَّةَ: امام صادق (ع) فرمود: اگر بگویم تارک تقیه مانند تارک نماز است، دروغ نگفته‌ام. تقیه تا جایی [مشروع] است که به قتل نفس و ریختن خون

کسی منتهی نشود. هنگامی که به قتل نفس بینجامد [مشروع] نیست» (بروجردی، ج ۱۸، ص ۴۷۴).

۲-۳. روایات ناهی از ترک تقیه و اذاعه سرّ

در کنار روایاتی که تقیه را لازم می‌شمارند، روایاتی نیز از ائمه معصومین (ع) رسیده است که از اذاعه‌ی سرّ و افشای اسرار امامت نزد بیگانگان نهی کرده‌اند. این روایات لحن تویبخی دارند که از جمله‌ی آنها عبارتند از:

۱. عن الإمام علی بن محمد (ع) عن آبائه قال: قال الصادق (ع): ليس منّا من لم يلزم التّقية و يصوننا عن سفلة الرعيّة: ... از ما نیست کسی که ملتزم به رعایت تقیه نباشد و ما را از فرومایگان مصون ندارد» (حرّ عاملی، ج ۱۶، ۱۴۰۹: ص ۲۱۲).

۲. قال الصادق (ع): عليكم بالتّقية؛ فإنّه ليس منّا من لم يجعلها شعاره و دناره مع من يأمنه لتكون سجّيته مع من يحذره: ... بر شما باد حفظ تقیه. از ما نیست کسی که تقیه را [حتّی] با دوستان و معتمدان رعایت نکند. [باید از دوستان هم تقیه کند] تا تقیه‌ی منش و سجیه اخلاقی او در مواجهه با کسانی گردد که باید از آنان حذر کند» (همان).

طبق این روایات فرد مؤمن باید حتّی از کسانی که نسبت به آنان مطمئن است تقیه را پیش گیرد تا تقیه‌کردن خُلق و خوی او شود و تمرینی باشد برای اوقاتی که همشین دشمنان و مخالفان است. این همه تأکید بر تقیه فقط برای کسانی موجه می‌نماید که می‌دانند اذاعه‌ی سرّ چه مشکلاتی برای شیعیان و رهبران تشیع در طول تاریخ پدید آورده است.

۳. دلیل عقلی

افزون بر آیات و روایت دلایل عقلی نیز تقیه را پشتیبانی می‌کنند. برای لزوم تقیه به دو شیوه می‌توان استدلال عقلی کرد:

الف) مستقلّات عقلیه: به گواهی عقل، دین به‌ویژه دین جامع و کامل اسلام، مجموعه‌ای از قواعد زندگی‌ساز و سعادت‌آفرین است که تأمین و تضمین‌کننده‌ی همه‌ی نیازهای بشر در تمام

عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی او است. از جمله قوانین دینی، رعایت اهم و التزام به امور مهم‌تر در هنگامه‌ی تعارض میان اهم و مهم است. بهره‌بردن از تقیّه چیزی جز رعایت این قانون نخواهد بود. در اینجا عقلِ خونبیا بشری نیز مستقلاً حکم به لزوم رعایت تقیّه می‌کند.

ب) غیر مستقلات عقلیّه: مراد از غیر مستقلات عقلیّه استدلالی است که همه‌ی مقدمات آن عقلی نیست بلکه آمیزه‌ای از عقل و نقل است مانند استدلال زیر بر وجوب تقیّه که برخی مقدمات آن عقلی و برخی شرعی است.

در نظر شارع مقدّس هرگاه بین ضرری همانند قتل و حکم شرعی مانند وجوب مسئله‌ای تراحمی رخ دهد، عقل به تقدیم دفع ضرر بر حکم شرعی حکم می‌کند. قاعده‌ی «لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام» و اصل «إلّا ما اضطرّوا إليه» دلیل این حکم است. بنابراین، عقل حکم می‌کند به حکومت عنوان ثانوی (تقیّه) بر عنوان اولی (رفع حکم شرعی) و از این رهگذر تقیّه با حکم عقل غیر مستقل و به کمک شرع واجب می‌شود. (ر.ک: مسلم داوری، ج ۱، ۱۴۱۸: ص ۶۶-۶۷).

به بیان دیگر هرگاه مکلف دو وظیفه‌ی فعلی داشته باشد که به‌دلیلی نتواند هیچ‌یک را امتثال کند، باید بین آن دو مصلحت‌سنجی کرده، اهم را برگزیند و مهم را ترک کند. بر همین اساس، هنگام تقیّه نیز وقتی مکلف بین دو وظیفه‌ی حفظ جان و اجرای احکام یا ابراز معتقدات متحیر شود، عقل سالم به ضمیمه‌ی رخصت شارع او را به سوی «اهم» راهنمایی می‌کند.

مراد از عقل در اینجا عقل عملی است زیرا حکم آن در مقام عمل یا اموری است که سزاوار فعل یا ترک است. سیره و بنای عقلا نیز این است که در مظانّ خطر عقیده‌ی واقعی خود را می‌پوشانند و این امر چنان شایع و عمومی است که اختصاص به زمانی خاص یا فرقه و گروهی خاص ندارد. بنابراین دیدگاه تقیّه از مختصات و ابداعات شیعه نیست بلکه براساس حکم عقل و مطابق فطرت اصیل انسانی است. هنگامی که انسان‌ها از رویارویی و مقابله با خطر ناتوان و عاجزند گریزی از تقیّه ندارند تا ضرر را دفع یا کم کنند و چه‌بسا در قول و حتی در مرحله‌ی عمل هم مخالفان ستمگر را همراهی کنند اما این فاسد (یعنی همراهی با ظالمان) باید برای دفع افسد

(مانند خطر جانی، حذف دین، افشای رهبران دینی و ...) باشد. بنابراین، هرگونه همراهی با ظلمه و هر سکوتی در برابر ظلم، تقیّه نیست (ر.ک: قزوینی، ۱۳۵۸: ص ۱۲).

۴. دلیل اجماع

برای اجماع بر تقیّه، اعم از محصل و منقول، این‌گونه استدلال شده است که فقهای شیعه و جوب تقیّه را متسالم علیه می‌دانند و هیچ‌یک از فقها در این مسئله مخالف نیست، بلکه همگان آن را از ضروریات مذهب شمرده‌اند. از این‌رو، سیره‌ی علما و متشرّعه به زمان معصومان (ع) متصل می‌شود و اصل تقیّه را سیره‌ی ائمه (ع) امضا کرده است. نیز از آنجا که عصر ائمه (ع) به عصر انبیاء و اوصیاء متصل است و بعضی از روایات تاریخی شاهد بر آن است، می‌توان تقیّه را سیره‌ی انبیاء نیز دانست.

آری این‌گونه اجماعات، محتمل‌المدرك یا اجماع منقول است و اعتبار اجماع مصطلح در فقه را ندارد، زیرا اجماع مورد ادعای فقها، اجماع مدرکی است نه اجماع تعبدی کاشف از قول معصوم (ع). «أما الإجماع فوجوده و عدم حجّيته معلومٌ لكون اعتمادهم على تلك المدارك القطعية فليس من الإجماع المصطلح» (بجنوردی، ج ۵، ۱۳۷۹: ص ۴۴). بنابراین، این‌گونه اجماعات را باید مؤید ادله به حساب آورد نه دلیلی مستقل در کنار ادله‌ی دیگر.

پی‌نوشت

۱. مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب *وسائل الشیعه* نزدیک یک‌صد و چهل حدیث و مرحوم علامه محمدباقر مجلسی در کتاب *بحار*، یک‌صد و نه روایت و مؤلف *جامع الاحادیث*، در ج ۱۸، قریب به یک‌صد و بیست و شش حدیث را گرد آورده‌اند.

منابع و مأخذ

ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن محمد المعتزلی. (۱۳۸۷ ق.). *شرح نهج‌البلاغه*. تحقیق: محمد أبو‌الفضل إبراهیم. چاپ دوم. بیروت: دار إحياء التراث.

- الأمینی، عبدالحسین بن أحمد. (١٣٨٧ ق.). *التغدير في الكتاب والسنة والأدب*. چاپ سوم. بیروت: دار الكتاب العربی.
- الانصاری، شیخ مرتضی بن محمد امین. (١٤١٥ ق.). *رسائل فقهیه*. اعداد: لجنة تحقیق تراث الشیخ العظم. قم: مؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئوية الثانية لميلاد الشیخ.
- _____ . (١٤١٥ ق.). *رسالة في التقيّة*. اعداد: لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم. قم: مؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئوية الثانية لميلاد الشیخ.
- _____ . (بی تا). *فرائد الاصول في تمييز المزيف عن القبول (الرسائل)*. قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
- _____ . (١٤١٥ ق.). *المكاسب*. قم: مؤتمر العالمی بمناسبة الذکری التثوية الثالثة لميلاد الشیخ الانصاری.
- بجنوردی، محمد موسوی. (١٣٧٩). *قواعد الفقهيّة*. تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- البخاری، محمد بن إسماعیل. (١٤١٠ ق.). *صحیح البخاری*. تحقیق: مصطفى ديب البغا. چاپ چهارم. بیروت: دار ابن کثیر.
- الحرّ العاملی، محمد بن الحسن. (١٤٠٩ ق.). *وسائل الشیعة*. تحقیق: مؤسسه‌ی آل البيت. چاپ اول. قم: مؤسسه‌ی آل البيت.
- الحسینی الزبیدی، السید محمد بن محمد. (١٤١٤ ق.). *تاج العروس من جواهر القاموس*. تحقیق: علی شیری. چاپ اول. بیروت: دار الفکر.
- الداوری، آیه‌الله مسلم. (١٤١٨ ق.). *التقيّة في فقه اهل البيت (ع)* (تقرير بحث). اعداد: محمدعلی صالح المعلم. (بی جا): محمدعلی صالح المعلم.
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. (١٣٦٩ ش.). زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی. چاپ دوم. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- الرازی «الخصاص»، أبوبکر أحمد بن علی. (١٤١٥ ق.). *أحكام القرآن*. تحقیق: عبدالسلام محمدعلی شاهین. بیروت: دار الکتب العلمیّة.

- السرخسى، شمس‌الدین محمد بن احمد. (۱۴۱۴ ق.). *المبسوط*. بيروت: دار الكتب العلمیة.
- السلمى السمرقندى، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ ق.). *تفسير العیاشی*. تحقيق: هاشم الرسولی المحلّاتی. چاپ اول. تهران: المكتبة العلمیة.
- الطباطبايى البروجردى، حسين. (بى تا). *جامع أحاديث الشيعة*. تصحيح: اسماعيل المعزى الملايرى. قم: اسماعيل المعزى الملايرى.
- الطباطبايى الحكيم، السيد محسن. (۱۴۰۴ ق.). *مستمسك العروة الوثقى*. قم: مكتبة السيد المرعشى.
- الطباطبايى، السيد محمد حسين. (۱۳۹۴ ق.). *الميزان فى تفسير القرآن*. چاپ سوم. قم: إسماعيليان.
- الطبرسى، الفضل بن الحسن (أمين الإسلام). (۱۴۰۸ ق.). *مجمع البيان فى تفسير القرآن* (تفسير مجمع البيان). تحقيق: السيد هاشم الرسولی المحلّاتى و السيد فضل الله اليزدى الطباطبايى. چاپ دوم. بيروت: دار المعرفة.
- الطبرسى، حسين النورى. (۱۴۰۷ ق.). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت.
- الطبرى، محمد بن جرير. *تاريخ الطبرى (تاريخ الأمم و الملوك)*. تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم. مصر: دار المعارف.
- الطوسى، محمد بن الحسن. (۱۴۰۴ ق.). *اختيار معرفة الرجال (رجال الكششى)*. تحقيق: السيد مهدى الرجائى. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت.
- _____ (۱۳۸۱ ق.). *التبيان فى تفسير القرآن*. نجف: مكتبة الأمين.
- العاملی، محمد بن مكى (شهيد الأول). (بى تا). *التواعد و الفوائد*. تحقيق: السيد عبدالهادى الحكيم. قم: مكتبة المفيد.
- العكبرى البغدادي (الشيخ المفيد)، محمد بن محمد بن نعمان. (۱۴۱۳ ق.). *الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد*. تحقيق: مؤسسه آل البيت. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت.
- القزوينى، ابوالرشيد عبدالجليل. (۱۳۵۸). *النقض*. تصحيح: سيد جلال الدين الحسينى المعروف بمحدث. تهران: انجمن آثار مليّ.

- الکلینی الرازی، محمد بن یعقوب. (١٤٠١ ق.). *الکافی*. تحقیق: علی‌اکبر الغفّاری. چاپ چهارم. بیروت: دار صعب و دار التعارف.
- المجلسی، علامه محمدباقر بن محمدتقی. (١٤٠٣ ق.). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. چاپ دوم. بیروت: مؤسسة الوفاء.
- مکارم شیرازی، آیه‌الله ناصر. (١٣٨٣). *القواعد الفقهیة*. قم: مدرسة الامام علی بن ابی طالب (ع).